

فقر عمومی: زندگی در سراشیبی

مواد غذایی مشکل دارند، این پرسش، نشانه‌ای از تغییر جایگاه غذا در زندگی اجتماعی است: غذا از یک نیاز بدیهی به موضوع نگرانی، مراقبت و اضطراب تبدیل شده است. فقر در ایران دیگر فقط چهره خانواده‌ای نیست که نان‌آور آن بیکار است و در حاشیه شهر زندگی می‌کند. فقر به درون محله‌های کارگری،

در صفحه ۳

«چیزی خوردی؟»

یک موسیقیدان بیکار می‌گوید در تماس‌های تلفنی با نزدیکانش، این سؤال به یکی از نخستین پرسش‌ها تبدیل شده است. نه «چه خبر؟»، نه «کجایی؟»، نه حتی «خوبی؟». اول باید معلوم شود طرف مقابل چیزی برای خوردن داشته است یا نه. جمله‌ای ساده، اما در جامعه‌ای که در آن بیش از ۸۱ درصد مردم گفته‌اند در تأمین

از قزلحصار تا جامعه؛

هنگامی که زندان به سنگر مقاومت و همبستگی تبدیل می‌شود!

در صفحه ۵

نوسان کشمکش‌های درونی و بیرونی پیرامون مصاحبه عراقچی

هنیه رهبر حماس را با همان درجه از دقت و حتی بیشتر در اتاق خوابش در تهران از سر راه خود برمی‌دارند. نیازی به توضیح نیست بدون حضور عوامل نفوذی و جاسوسی، یک چنین اقداماتی غیرممکن است. این نمونه اقدامات بیان‌گر این واقعیت بوده است که سازمان‌های جاسوسی از نمونه مוסاد به راحتی در دم و دستگاه جمهوری اسلامی نفوذ کرده‌اند.

این‌بار اما عباس عراقچی صفحه جدیدی را در این زمینه گشود و از یک "حفره امنیتی" در بالاترین سطوح مسئولین جمهوری اسلامی پرده برداشت. وی گفت زمان و مکان جلسات محرمانه دستگاه دولتی در دوره جنگ را همین "حفره امنیتی" به "مهاجمان" اطلاع می‌داده

در صفحه ۶

گفتگوی دو قسمتی عباس عراقچی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی با جواد موگویی" مستندساز و فعال رسانه‌ای" تحت عنوان "ماجرای جنگ ۲" بی تردید یکی از کم سابقه ترین گفتگوهای است که از رسانه‌های دولتی پخش شده است. عباس عراقچی در این گفتگو در مورد موضوعات مختلفی اظهار نظر می‌کند که همگی بیان تشدید کشمکش و اختلاف در دستگاه دولتی و رقابت بر سر قدرت است. گرچه پوشیده نبود که دستگاه‌های جاسوسی به ویژه مוסاد، عوامل خود را این‌جا و آن‌جا در دستگاه حکومتی نفوذ داده اند و از محل کار و اقامت و ساعات تردد سوزده‌های خود اطلاعات دقیقی دارند تا آنجا که با دقت کم نظیری دانشمندان هسته‌ای را یک به یک ترور می‌کنند و اسماعیل

نه به جنگ، نه به جمهوری اسلامی

اگرچه از روز شنبه ۳ مرداد، آتش‌پس نانوشت‌های برقرار شده است، اما نیروهای نظامی ایران همچنان مانع عبور و مرور کشتی‌ها از تنگه هرمز هستند و محاصره دریایی ارتش آمریکا برای ممانعت از ورود و خروج کشتی‌ها به سواحل جنوب ایران ادامه دارد. آتش‌پس نانوشت‌های که هر آن ممکن است پایان یابد. تفاهنامه‌ای که تنها وقفه‌ای در ادامه جنگ ایجاد کرده بود، امروز در فضایی که از تشدید جنگ یا مذاکره سخن گفته می‌شود، در هوا معلق مانده است. بی‌شک تا سیاست‌هایی که منجر به جنگ شد ادامه یابد، منازعه بین دولت‌های آمریکا و اسرائیل از سویی و جمهوری اسلامی از سوی دیگر ادامه خواهد داشت.

در طول ۱۲ روز حملات مکرر ارتش آمریکا به ایران، بار دیگر تعدادی از مردم غیرنظامی و سرباز وظیفه کشته شدند و مردمان بسیاری نیز آواره گشتند. با افزایش بهای دلار در برابر ریال (در پی آغاز دور جدید حملات آمریکا)، بهای کالاها نیز به سرعت افزایش یافت. بیکاری، ناامنی، فقر، جامعه‌ای در حال فروپاشیدن. نه برق است نه آب. در خرمشهر و در دمای ۵۰ درجه و شرایط جنگی برق از ساعت ۱۲ ظهر تا پاسی از شب قطع بود. برای جمهوری اسلامی اما این چیزها اهمیتی ندارد.

در حالی که بیش از ۸۰ میلیون ساکن ایران در رنج و عذاب هستند و جنگ ارتجاعی شرایط را برای آن‌ها بسیار دشوارتر کرده است، جمهوری اسلامی همچنان بر طبل جنگ می‌کوبد. تمام هزینه‌های جانی و مالی جنگ نیز بر دوش مردم آوار شده است. کسانی که در جنگ ۱۲ روزه خانه و کاشانه خود را از دست دادند، همچنان آواره هستند. برای جمهوری اسلامی اما این چیزها مهم نیست، زندگی و آسایش و امنیت مردم مهم نیست. جمهوری اسلامی تنها به دنبال اهداف سیاسی و نظامی خویش است و جنگ و ویرانی و فقر برای مردم نتیجه آن. همان‌طور که در مقالات گذشته نشریه کار

در صفحه ۲

اجازه ندهیم

یک رفیق هواداران سازمان داخل کشور

در صفحه ۴

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

نه به جنگ، نه به جمهوری اسلامی

توضیح دادیم جنگ نتیجه و ادامه سیاست‌های طرفین جنگ بود. تاکید بر این واقعیت مهم از این روست که نادیده گرفتن سیاست‌هایی که به جنگ منتهی گردید (سیاست‌هایی که براساس منافع طبقه حاکم اتخاذ می‌شود)، می‌تواند در تعیین سیاست‌ها در قبال جنگ به یک اشتباه راهبردی منجر گردد. تاریخ در این رابطه درس‌های زیادی برای ما دارد.

یک نمونه برجسته که در حافظه تاریخی مردم ما حضور دارد، جنگ ارتجاعی دولت‌های ایران و عراق بود که در طول نزدیک به هشت سال عواقب مخرب بسیاری برای مردمان دو کشور داشت. اگرچه برای جمهوری اسلامی همان‌طور که خمینی دژخیم بارها گفته بود، جنگ "نعمت" بود. جمهوری اسلامی در سایه جنگ و با به کارگرفتن مزدوران مسلح در سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب اسلامی و دیگر ارگان‌های سرکوب خود توانست کشاکش انقلاب و ضد انقلاب را با به راه انداختن دریایی از خون به نفع ضد انقلاب خاتمه دهد. سپاه پاسداران در جریان جنگ به یک نیروی نظامی بزرگ تبدیل گردید که یک وظیفه مهم آن از همان ابتدا سرکوب مخالفان جمهوری اسلامی و بقای حاکمان بود. با آغاز جنگ برخی از سازمان‌های سیاسی همچون حزب توده، سازمان اکثریت و حزب رنجبران با انگشت گذاشتن بر این موضوع که "عراق به ایران تجاوز کرده است"، با طرح شعارهایی همچون: "همه چیز برای جبهه! همه چیز برای پیروزی"، "دفاع از میهن انقلابی حق همه مدافعان انقلاب است"، "بسیج توده‌ای و مقاومت ملی در برابر متجاوزان بعثی" از جنگ حمایت کرده و در صف جمهوری اسلامی قرار گرفتند. جریان "اکثریت" حتی پا را فراتر گذاشت و با وقاحت در تلگرامی به خمینی در تاریخ ۴ مهرماه ۵۹ نوشت: "خون پاسدار و فدایی در هم آمیزد".

اما در همان زمان این جریان‌های انقلابی و کمونیست بودند که علیه جنگ دولت‌های ایران و عراق موضع گرفتند. سازمان فدائیان (اقلیت) که در آن زمان با نام "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" مبارزه می‌کرد، با صراحت جنگ را جنگ ارتجاعی دانسته و با تشریح تأثیرات مخرب جنگ بر زندگی توده‌ها گفته بود که تنها راه رهایی توده‌های کار و زحمت از عواقب این جنگ و سیاست‌های جمهوری اسلامی سرنگونی آن است. سازمان ما در همان زمان اهداف حکومت اسلامی از جنگ را برشمرده و اعلام کرده بود که این جنگ، جنگ توده‌ها نیست. گذشت بیش از ۴۵ سال، درستی تمام تحلیل‌های ما را از سیاست‌های جمهوری اسلامی و اهداف هژمونی‌طلبانه آن - از آن زمان تا به امروز - اثبات کرده است.

در عموم جنگ‌های تاریخ معاصر "مام میهن" بهانه‌ای بود برای جنگ و سرپوش گذاشتن بر علل واقعی بروز آن. جنگ دولت‌های روسیه و اوکراین یک نمونه دیگر در تاریخ معاصر است، جنگی امپریالیستی بر سر مناطق تحت‌نفوذ. دولت روسیه به رغم آن‌که حمله به اوکراین را آغاز کرد و هیچ شکی نیز در آن نیست، اما این

حمله را با تئوری میهن پرستی توجیه کرد. این‌که اگر وارد جنگ نمی‌شدیم کشور و میهن ما در خطر می‌افتاد و غیره که همگان با این ادبیات آشنا هستند. گفتند که اگر حمله نمی‌کردیم ارتش دولت‌های غربی در جوار مرز ما مستقر می‌شدند و "مام میهن" در خطر می‌افتاد.

یک نمونه برجسته و درس‌آموز نیز در تاریخ، جنگ جهانی اول است. انترناسیونال دوم به سال ۱۹۱۲ در کنفرانس فوق‌العاده "بال" در سوئیس قطعنامه‌ای را علیه جنگ تصویب کرد و با هشدار در مورد خطر جنگ، از کارگران جهان خواست تا به جای جنگ با یکدیگر اسلحه‌ها را به سمت دولت‌های امپریالیستی خود که مسبب جنگ هستند گرفته و آن‌ها را سرنگون کنند. اما دو سال بعد با شروع جنگ مواضع اکثر احزاب انترناسیونال دوم به بهانه‌ای دفاع از "میهن" تغییر کرد و به حمایت از جنگ برخاستند.

این درس تاریخ است. همان‌طور که کارل فون کلاوژوینس ژنرال ارتش پروس در دسامبر ۱۸۷۲ گفت "جنگ ادامه سیاست است با ابزاری دیگر" و این را مردم ستمدیده ایران در تجربه واقعی خود به روشنی درک می‌کنند. جمهوری اسلامی که یک طرف جنگ است و همچون طرف‌های درگیر جنگ در آغاز و تداوم آن نقش داشته است، همچون پیشینیان خود پشت شعار "دفاع از میهن" و "تجاوز آمریکایی - صهیونی به خاک کشور" سعی دارد تا نقش خود را در شکل‌گیری شرایطی که منجر به جنگ شد، پنهان نماید.

یادمان نرفته است که رژیم حضور در جنگ سوریه، ایجاد نیروهای شبه نظامی در عراق و لبنان و غیره را نیز همواره با همین بهانه توجیه می‌کرد و می‌گفت اگر در سوریه نجنگیم فردا باید در خوزستان بجنگیم. برای نمونه خامنه‌ای در یکی از سخنان خود (بهمن ۹۴) گفته بود: "اگر مدافعان حرم مبارزه نمی‌کردند، این دشمن می‌آمد داخل کشور. ما باید اینجا در کرمانشاه و همدان و بقیه استان‌ها با این‌ها می‌جنگیدیم و جلوی این‌ها را می‌گرفتیم". مهدی طائب که بعدتر فرمانده بسیج شد، حتا گفته بود "دفاع از سوریه بر دفاع از خوزستان ارجحیت دارد". فرماندهان سپاه ادعا می‌کردند که با جنگ در سوریه جنگ را به هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای کشورمان بردیم. اما همه‌ی این‌ها دروغ‌هایی بود برای سرپوش گذاشتن بر سیاست‌های هژمونی‌طلبانه جمهوری اسلامی. جنگ اخیر نیز ادامه‌ی همان سیاستی است که منجر به مشارکت در جنگ سوریه شد و ده‌ها میلیارد دلار از ثروت کشور را به فنا داد.

از همین‌روست که جریان‌های انقلابی و کمونیست با افشای ماهیت جنگ و تأثیرات ویرانگر آن بر زندگی و حیات توده‌ها که امروز همگان با تمام وجود، نتایج خائنانه‌سوز آن را در هر لحظه زندگی خود حس می‌کنند، به مبارزه و مخالفت با جنگ برخاسته و در عین‌حال ماهیت و علل واقعی جنگ را افشا می‌کنند. کمونیست‌ها مبارزه علیه جنگ و مبارزه علیه جمهوری اسلامی را جدایی‌ناپذیر می‌دانند و در دام "شوینیسیم" نمی‌افتند.

اما جدا از کمونیست‌ها که از منافع توده‌ها حرکت کرده و علیه جنگ هستند، باید ماهیت دو گروه جنگ‌طلب را که هر کدام باز در پوشش "ناسیونالیسم" در صفوف جنگ‌طلبان قرار می‌گیرند، افشا نمود.

یک گروه طرفداران حمله نظامی دولت‌های ارتجاعی اسرائیل و آمریکا به ایران هستند. رضا پهلوی به عنوان سردمدار این جریان، آغاز حمله نظامی به ایران و شروع جنگ ارتجاعی ۴۰ روزه را "مداخله بشردوستانه" نامیده بود و وقیحانه در رابطه با تلفات جنگ از جمله کودکان مینابی گفته بود: "این جنگ است و هر جنگی تلفات دارد". او جنگ را "فرصتی طلایی برای سرنگونی جمهوری اسلامی" (گفتگو با بی بی سی) خوانده بود. این در حالی است که امپریالیسم آمریکا و رژیم نژادپرست اسرائیل نیز اهداف و مقاصد تجاوزکارانه، توسعه‌طلبانه، و هژمونی‌طلبانه را دنبال می‌کنند. این گروه که توانسته بود با پروپاگاندای رسانه‌ای در مقطعی تأثیراتی بر گروهی از مردم معترض ایران بگذارد، در جریان جنگ ماهیت‌اش برای مردم روشن گردید و امروز کمتر کسی است که به ماهیت آن‌ها و دشمنی‌شان با مردم ستمدیده ایران پی نبرده باشد.

گروه دیگر کسانی هستند که می‌توان تحت‌عنوان "محور مقاومتی"‌ها آن‌ها را قرار داد. این گروه خود از دو دسته تشکیل می‌شوند. اگرچه هر دو گروه "تجاوز امپریالیستی - صهیونی" را بهانه دفاع از "مام میهن" قرار می‌دهند، اما در میان آن‌ها گروهی به صراحت از جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند و گروهی دیگر خود را مخالف جمهوری اسلامی می‌دانند و در عین حال که در ظاهر با جنگ مخالفت می‌کنند، اما با برجسته‌کردن "تجاوز امپریالیستی - صهیونی" شعار "نه به جنگ" را به "نه به تجاوز" تغییر می‌دهند. این جایگزینی و طرح شعار "نه به تجاوز" معنایی جز نادیده گرفتن نقش جمهوری اسلامی ندارد. نادیده گرفتن سیاست‌هایی که در تمام طول حیات این حکومت، مردم و کشور را به فلاکت کشانده و به عنوان یک طرف جنگ نقش مستقیمی در بروز جنگ داشته است. این گروه و افراد حامل این دیدگاه، چه بخواهند و چه نخواهند در صفوف حامیان جنگ و جمهوری اسلامی قرار دارند. آن‌ها عموماً کسانی هستند که باز در جریان حمله حماس به اسرائیل در ۷ اکتبر و سپس جنگ بی‌پایان ارتش صهیونیستی اسرائیل علیه مردم ستمدیده فلسطین به‌ویژه در غزه، حماس را انقلابی می‌دانستند و باز در آن‌جا چشم خود را بر واقعیت‌ها و بخشی از علل بروز فاجعه غزه یعنی نقش جمهوری اسلامی می‌پ بستند. تنها راه کارگران و زحمتکشان ایران، تنها راه ۸۵ میلیون نفر از جمعیت ایران که زیر بار سیاست‌های جمهوری اسلامی از جمله جنگ در حال له شدن هستند، مبارزه علیه جنگ و مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. این جنگ، جنگ مردم ایران نیست و باید پایان یابد. این جنگ دولت‌های ارتجاعی این کشورهاست که براساس منافع طبقاتی و اهداف سیاسی و اقتصادی خود، آن را آغاز کرده‌اند، اما تمام نتایج مخرب آن بر دوش مردم به‌ویژه مردم ستم دیده ایران است. باید علیه جنگ برخاست و با صدای بلند فریاد زد "جنگ افروزی کافیه، سفره ما خالیه". نه به جنگ، نه به جمهوری اسلامی.

فقر عمومی: زندگی در سرآشویی

دهد. در دهک هفتم این سهم حدود ۴۵ درصد و در دهک هشتم نزدیک ۳۸ درصد است. این ارقام نشان می‌دهند که برای بخش بزرگی از جامعه، درآمد بیش از هر چیز صرف حفظ ابتدایی‌ترین سطح زندگی می‌شود. وقتی بخش عمده درآمد صرف غذا می‌شود، آموزش، درمان، پس‌انداز و آینده‌نخستین چیزهایی هستند که باید حذف شوند یا به تعویق بیفتند.

سقوط اقتصادی همیشه با از دست دادن خانه یا بیکاری کامل آغاز نمی‌شود. گاهی با کوچک‌شدن خرید روزانه آغاز می‌شود؛ با انتخاب میوه ارزان‌تر، حذف گوشت، به تعویق انداختن درمان و در نهایت درخواست کمک برای چیزی به کوچکی دو میوه.

در بازار کار، این فرایند با بی‌ثباتی نیروی کار همراه است. چند میلیون تن در طی جنگ شغل و تنها منبع درآمد خود را از دست داده‌اند. میلیون‌ها شاغل ماه‌ها حقوق عقب‌افتاده دارند.

داده‌های مربوط به زنان شاغل این مسئله را گسترده‌تر نشان می‌دهد. بیش از ۷۰ درصد زنان شاغل دارای قراردادهای موقت، شفاهی، سفیدامضا یا فاقد بیمه گزارش شده‌اند. در یک روایت، از ۱۶ زن شاغل در یک واحد تولیدی، ۱۲ نفر در هفته اول جنگ اخراج شدند و چهار نفر دیگر حدود ۵۰ روز بدون دریافت حقوق و مزایا کنار گذاشته شدند. یک زن کارگر خیاطی، پس از ۵۰ روز بی‌کاری به سر کار برگشت. اما بازگشت او به معنای بازگشت به شرایط قبلی نبود. مزایایش را از دست داده بود.

قدرت خرید معلمان، تصویر دیگری از سقوط ارزش دستمزد است. بر اساس مقایسه ارائه‌شده از سوی شورای هماهنگی تشکلات صنفی معلمان، یک معلم در دهه ۱۳۸۰ می‌توانست با حقوق ماهانه خود حدود ۲۷ گرم طلای ۱۸ عیار بخرد، اما در سال ۱۴۰۴ قدرت خرید او به کمتر از یک گرم طلا رسیده است. بر اساس این شاخص، قدرت خرید حدود ۵ / ۹۶ درصد کاهش یافته است. معلم شغل دارد، حقوق می‌گیرد و در شمار افراد شاغل قرار دارد؛ اما ارزش واقعی درآمدش به شدت سقوط کرده است.

در زندگی روزمره، این فرایند به شکل‌هایی ظاهر می‌شود که آمار به‌تنهایی قادر به نشان دادن آنها نیست. مردم وسیله خراب را تعمیر می‌کنند، چون توان خرید وسیله جدید را ندارند. خرید اقساطی جای خرید نقدی را می‌گیرد. کالاهای ارزان‌تر جای کالاهای معمولی را می‌گیرند. گوشت و ماهی از سبد خرید حذف یا محدود می‌شوند. در یک ساختمان ۱۶ واحدی در فلکه پنجم فردیس کرج، تنها ۹ واحد توانسته‌اند کولر خود را در گرمای تابستان روشن کنند. برخی خانواده‌ها پول تعمیر پمپ یا موتور کولر را ندارند. در خانه‌هایی، دو یا سه خانواده در یک آپارتمان ۷۰ یا ۸۰ متری زندگی می‌کنند. در نمونه‌ای دیگر، ۱۰ تا ۱۲ نفر در یک واحد کوچک گرد آمده‌اند، زیرا اجاره یک خانه مستقل از توان آنها خارج شده است.

در خانه‌ای دیگر، یخچال فروخته می‌شود. چون خانواده دیگر مواد غذایی کافی برای نگهداری

خانه‌های اجاره‌ای، کلاس‌های درس، کارگاه‌های خیاطی و حتی بخش‌هایی از اقشار برخوردار وارد شده است. زنی که سرووضع مرتبی دارد در یکی از محله‌های متوسط تهران، وارد میوه‌فروشی شده، از یکی از مشتریان می‌خواهد برایش دو عدد میوه بخرد. این صحنه وقتی در کنار داده‌های مربوط به هزینه خوراک خانوار، کاهش قدرت خرید و قرار گرفتن شش دهک زیر خط فقر قرار می‌گیرد، دیگر یک مورد منفرد نیست.

بحران اقتصادی ایران حاصل همزمانی تورم فزاینده با رکود تولید، کاهش سرمایه‌گذاری و سقوط درآمد واقعی مردم است. توان تولید و درآمد واقعی آن نیز تحلیل رفته است. تشکیل سرمایه ثابت ناخالص در سه فصل نخست سال ۱۴۰۴ منفی بوده و در فصل سوم به رشد منفی ۱۳ درصد رسیده است. درآمد سرانه واقعی، بر پایه قیمت‌های ثابت سال ۱۴۰۰، از حدود ۱۴۱ میلیون تومان در سال ۱۳۹۰ به حدود ۷۵ میلیون تومان در سال ۱۴۰۳ کاهش یافته است. یعنی درآمد واقعی ایجادشده به ازای هر ایرانی تقریباً نصف شده و به سطح دهه ۱۳۷۰ بازگشته است.

همزمان، رشد نقدینگی نقطه‌به‌نقطه در پایان خردادماه ۵۶ درصد اعلام شده است. معنای اجتماعی این ارقام روشن است: اقتصادی که کمتر سرمایه‌گذاری می‌کند و کمتر ظرفیت تولیدی خود را گسترش می‌دهد، در حالی که حجم پول با سرعت بالایی افزایش می‌یابد، فشار را به شکل افزایش قیمت و کاهش ارزش درآمد به زندگی مردم منتقل می‌کند.

تورم در چنین اقتصادی فقط افزایش قیمت نیست، سازوکاری است که هر روز بخشی از قدرت خرید نیروی کار را می‌بلعد. شاخص قیمت مصرف‌کننده در اردیبهشت ۱۴۰۵ نسبت به ماه قبل ۸ / ۸ درصد و نسبت به ماه مشابه سال قبل ۸۳ / ۹ درصد افزایش داشته است. در خرداد ۱۴۰۵ نیز تورم نقطه‌به‌نقطه ۶ / ۸۸ درصد و تورم سالانه ۶۲ درصد اعلام شده و تورم مواد غذایی حدود ۱۳۴ درصد گزارش شده است.

گزارش اقتصادنیوز درباره دهک‌های درآمدی، ابعاد این فرایند را در مقیاس اجتماعی نشان می‌دهد. بر اساس برآوردهای این گزارش، شش دهک جامعه زیر خط فقر قرار دارند، دو دهک در محدوده مرزی هستند و تنها دو دهک بالاتر از خط فقر قرار می‌گیرند. خط فقر نسبی مورد استفاده در این برآورد، بر اساس هزینه سبد معیشت در تهران، حدود ۶۰ میلیون تومان در نظر گرفته شده است؛ رقمی که خط فقر رسمی دولت نیست، بلکه برآوردی کارشناسی است. برآوردی دیگر، هزینه سبد معیشت در تهران را، ۷۰ میلیون تومان نشان می‌دهد.

اما معنای واقعی فقر را باید در هزینه غذا دید. حداقل هزینه خوراک یک خانوار متوسط حدود ۲۴ میلیون و ۹۲۸ هزار تومان در ماه برآورد شده است؛ فقط برای غذا، پوشاک، درمان، آموزش و حمل‌ونقل. برای دهک‌های سوم تا ششم، همین سبد غذایی می‌تواند بین ۵۲ تا ۸۴ درصد کل مخارج خانوار را به خود اختصاص

ندارد. وقتی خرید گوشت و مرغ به حداقل می‌رسد و غذا به اندازه مصرف همان روز تهیه می‌شود، یخچال از یک وسیله ضروری به دارایی قابل فروش تبدیل می‌شود. خانواده برای تأمین امروز، بخشی از امکان زندگی فردا را می‌فروشد. این همان نقطه‌ای است که فقر از کاهش درآمد عبور می‌کند و به فرسایش دارایی خانوار می‌رسد.

در محله‌های متوسط، بحران شکل متفاوتی دارد، اما جهت آن همان است. مردم به سمت میوه‌های درجه دو و سه، مرغ منجمد، کالاهای ارزان‌تر، خرید اقساطی و تخفیف‌های سنگین می‌روند. مصرف گوشت و ماهی کاهش می‌یابد. کالاهای جدید با تعمیر جایگزین می‌شوند.

در سوی دیگر جامعه، اقلیتی کوچک با ثروت‌های بسیار بزرگ قرار دارد. فقر در پایین گسترش می‌یابد و ثروت در بالا متمرکزتر می‌شود. بر اساس اطلاعات معاون رفاه وزارت کار، حدود ۲۵۰ هزار نفر دارای خودرویی با ارزش بیش از پنج میلیارد تومان یا ملکی با ارزش بیش از ۵۰ میلیارد تومان شناسایی شده‌اند. این رقم در کنار فقر گسترده معنای مشخصی دارد. در یک سوی جامعه، خانواده‌ای یخچال خود را می‌فروشد، زنی برای دو میوه درخواست کمک می‌کند و کارگری پس از بازگشت به کار مزایای خود را از دست می‌دهد، در سوی دیگر، دارایی‌های بسیار بزرگ در اختیار اقلیتی کوچک قرار دارد.

فقر عمومی به معنای یکسان‌شدن وضعیت همه نیست. کارگری که در یک آپارتمان کوچک با چند خانواده دیگر زندگی می‌کند، معملی که قدرت خریدش تقریباً از بین رفته، زنی که برای دو میوه از دیگری کمک می‌خواهد و خانواده‌ای که فقط خرید گوشت خود را کاهش داده‌اند، در یک موقعیت اقتصادی قرار ندارند. اما همه این روایت‌ها به یک روند مشترک اشاره می‌کنند: کاهش قدرت دسترسی به کالاها و خدمات، کوچک‌شدن فضای زندگی و کاهش توان برنامه‌ریزی برای آینده.

وقتی بیش از ۸۱ درصد مردم در تأمین مواد غذایی مشکل دارند، وقتی تنها ۷ / ۸ درصد پس‌انداز دارند، وقتی شش دهک زیر خط فقر قرار می‌گیرند، وقتی بخش بزرگی از درآمد خانوار صرف غذا می‌شود و وقتی قدرت خرید معملی با شغل رسمی بیش از ۹۶ درصد سقوط می‌کند، دیگر مسئله، فقر عمومی است.

این فقر عمومی نتیجه یک روند واحد نیست، بلکه از ترکیب چند روند به وجود آمده است: رکود تولید و کاهش سرمایه‌گذاری، تورم بالا، کاهش ارزش دستمزد، ناامنی شغلی و تمرکز ثروت. این روندها یکدیگر را تقویت می‌کنند. رکود فرصت‌های شغلی را محدود می‌کند، بیکاری قدرت چانه‌زنی کارگران را کاهش می‌دهد، تورم ارزش دستمزد را پایین می‌آورد، کاهش قدرت خرید مصرف را محدود می‌کند، کاهش مصرف به رکود بیشتر دامن می‌زند، و در تمام این مراحل، بخش بزرگی از هزینه بحران بر دوش کسانی قرار می‌گیرد که درآمدشان از فروش نیروی کار به دست می‌آید.

چشم‌انداز نیز نشان‌دهنده ادامه همین فشارهاست. در اطلاعات موجود، خطر تورم بسیار بالا با

اجازه ندهیم

دوباره اجازه ندهیم همان مسائل بعد از انقلاب پیش بیاید. مبارزه علیه جنگ ارتجاعی بله، ولی این مبارزه را نمی‌توان و نباید زیر لوای ارتجاع حاکم پیش برد، چه چنین امری رسوایی بی‌ار آورده و می‌آورد و به فاجعه جنگ می‌افزاید. هزار بار گفته شده و باز هم باید گفت که نباید به دام شوونیسم و شعار توخالی جنگ برای مام میهن افتاد.

عده‌ای در داخل حکومت خواهان جنگ و ادامه آن تا ویرانی کامل کشور هستند. این دسته و گروه، دارای منافع همه جانبه‌ای در پیش برد جنگ حتی به قیمت ویرانی کشور هستند. جنگ برای آنان نعمت است.

جریان سلطنت طلب، بعضی از حامیان بورژوازی و خورده بورژوازی حامی جنگ در این توهم هستند که شاید از این نمد کلاهی نصیب‌شان شود. باید آنان را افشا کرد. گروهی خواهان صلح اما حفظ وضعیت موجود اند. طیف اصلاح طلب در داخل و خارج رژیم و حامیان نئولیبرال از این قماش‌اند.

جریان سومی هم در حال سر برآوردن علیه جنگ و علیه وضعیت موجود است. این گره جنگ را ارتجاعی میدانند و با مبارزه علیه جنگ و علیه رژیم ارتجاعی و علیه ستم استثمار سرمایه داری، صف سومی را سازمان می‌دهند.

این شعار را بیش از پیش باید به میان مردم برد: نه به جنگ ارتجاعی و نه به رژیم ارتجاعی حاکم و جنگ طلب.

فرصت طلبان را بیرحمانه باید افشا کرد. علیه جناحهای جنگ طلب در ایالات متحده و اسرائیل در داخل و خارج و متحدان آنان، باید مردم را به خیابان آورد.

باید به سازماندهی کارگران و زحمتکشان، بازنشستگان، معلمان، پرستاران، روشنفکران و همه ستمدیدگان، علیه جنگ و علیه ستم و استثمار و بی‌حقوقی مردم پرداخت و اتحاد عمل‌های مبارزاتی را سازمان داد. این خط هم اکنون به میدان آمده و با شعار "جنگ و جدال کافیه سفره ما خالیه" حضور خود را نشان می‌دهد. بیانیته چند تشکل از کارگران و زحمتکشان علیه جنگ و علیه فقر فلاکت عمومی انتشار یافته است. آنها فجایی را که جنگ تا کنون بیار آورده و ممکن است به بار بیاورد و به ویرانی عظیم و همه جانبه و کشتار وسیع‌تر بیانجامد گوشزد میکنند. اینها امید بخش اما ناکافی است. باید از هم‌اکنون به ایجاد تشکلهای و سازماندهی مبارزات توده‌ای همت گماشت. باید به ایجاد ارتباط ارگانیک بخش‌های مختلف پرداخت و فداسیون اعتصابات عمومی و سراسری را پی‌ریزی کرد.

باید در عین حال محور مقاومتی‌ها این تخریب گران صفوف کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان را افشا و رسوا کرد. شعار نه به جنگ را باید با شعار نه به حاکمیت ارتجاعی سرمایه داری تلفیق و تکمیل کرد.

خطر جنگ و ادامه این وضعیت مخرب و حتی بسیار مخرب‌تر جدیست متحد شویم.

چهارم مرداد ۱۴۰۵

یک رفیق هواداران سازمان - داخل کشور

کمتر می‌تواند برای آینده برنامه‌ریزی کند. در چنین وضعیتی، حفظ کرامت انسانی، با به‌رسمیت‌شناختن این واقعیت آغاز می‌شود که فقر عمومی، محصول مناسباتی است که زندگی را برای اکثریت هر روز دشوارتر و ثروت را برای اقلیتی کوچک متمرکزتر می‌کند. مناسباتی که جز با سرنگونی آن پایانی بر رنج و گرسنگی مردم متصور نیست.

برای حفظ سطح ابتدایی زندگی خود هر روز چیزی را از دست می‌دهد، در حالی که ثروت در رأس جامعه متمرکز باقی می‌ماند. این همان نقطه‌ای است که بحران اقتصادی به بحران اجتماعی تبدیل شده است. فقر، مسئله جامعه‌ای است که در آن اکثریت برای زندگی عادی باید هر روز بیشتر کار کند، بیشتر حذف کند و بیشتر تحمل کند، اما کمتر می‌تواند بخرد و

فقر عمومی: زندگی در سراسیمگی

هم‌زمانی کمبود گسترده، کاهش دسترسی به ارز، کسری بودجه شدید و رشد بالای حجم پول توضیح داده شده است. پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول برای سال ۲۰۲۶ نیز انقباض ۱ / ۶ درصدی اقتصاد ایران ذکر شده است. ادامه تنش‌ها و جنگ‌ها می‌تواند بیکاری، تعطیلی کارخانه‌ها و اختلال در کسب‌وکارها و هزینه‌های زندگی را افزایش دهد. اقتصادی که هم‌زمان با کاهش سرمایه‌گذاری، افت درآمد واقعی، تورم شدید و نااطمینانی رویه‌روست، برای اکثریت جامعه چشم‌اندازی جز فشار بیشتر ایجاد نمی‌کند. در همین حال، رژیم نیز با سیاست‌های ضد مردمی خود بر وخامت اوضاع می‌افزاید. فاطمه مهاجرانی سخنگوی دولت پزشک‌ها را که چند روز پیش افزایش بهای بنزین را به شدت تکذیب کرده بود، روز شنبه ۳ مرداد اعلام کرد که تغییر در قیمت و سهمیه بنزین قطعی است.

در این میان، گزارش محرمانه علی ربیعی دستیار پزشک‌ها تصویری از پیامدهای اجتماعی و روانی بحران ارائه می‌دهد. گزارش بر اساس پیمایش اردیبهشت ۱۴۰۵ مرکز افکارسنجی «آرا»، تهیه شده و حاکی است: جامعه ایران بیش از آن که در سال ۱۴۰۵ با یک بحران اقتصادی یا سیاسی صرف مواجه باشد، با یک «فرسایش روانی فراگیر» رویه‌روست. افزایش هم‌زمان خشم، ناامیدی، غم و اضطراب در فاصله آذر ۱۴۰۴ تا اردیبهشت ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که بخش مهمی از جامعه در حال تجربه فشار روانی ممتد است. بنا بر گزارش، ۶ / ۶۳ درصد مردم احساس خشم، ۲ / ۵۰ درصد ناامیدی، ۷ / ۴۷ درصد افسردگی و ۴ / ۴۵ درصد ترس و اضطراب را تجربه کرده‌اند.

در گزارش تاکید شده که این احساسات تقریباً در همه‌ی جغرافیای کشور مشاهده می‌شود و محدود به تهران یا گروه خاص اجتماعی نیست. مقایسه روندها نشان می‌دهد نقطه عطف این تغییرات از آذر ۱۴۰۴ به بعد آغاز شده است؛ دوره‌ای که با نااطمینانی اقتصاد (مناظر از فضای پساجنگ ۱۲ روزه و بحران اعتراضات داخلی)، نوسانات شدید، تنش‌های سیاسی و در نهایت جنگ همراه بوده است. به بیان دیگر، جامعه نه تنها با فشارهای اقتصادی، بلکه با احساس عدم قطعیت نسبت به آینده مواجه شده است.

گزارش ربیعی همچنین نشان می‌دهد که مردم درباره علت این وضعیت داوری مشخصی دارند. بیش از ۷۶ درصد پرسش‌شوندگان فساد و ناکارآمدی مسئولان را مهم‌ترین عامل مشکلات اقتصادی دانسته‌اند و تنها ۲۰ درصد تحریم‌های خارجی را عامل اصلی معرفی کرده‌اند.

آمارها این روایت‌ها را تأیید می‌کنند و روایت‌ها به آمارها معنا می‌دهند. ۸۱ درصد مشکل در تأمین غذا، ۶ / ۶۳ درصد خشم، ۵۲ / ۵۰ درصد ناامیدی، شش دهک زیر خط فقر، سقوط ۵ / ۹۶ درصدی قدرت خرید معلمان و شناسایی حدود ۲۵۰ هزار نفر با دارایی‌های بسیار بزرگ، قطعات جداگانه یک تصویر نیستند. آنها اجزای یک ساختار اجتماعی‌اند که در آن اکثریت

**رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی
سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت**

از قزلحصار تا جامعه؛

هنگامی که زندان به سنگر مقاومت و همبستگی تبدیل می‌شود!

تحصن و اعتصاب غذای زندانیان قزلحصار از ۲۲ تیر ۱۴۰۵ آغاز شد؛ پس از آنکه شش زندانی محکوم به اعدام در پرونده‌های مرتبط با مواد مخدر برای اجرای حکم به سلول انفرادی منتقل شدند. گزارش‌ها حاکی از آن است که حدود ۱۵۰۰ زندانی واحد ۲ در این اعتراض شرکت کرده و خواستار توقف اجرای احکام اعدام شده‌اند. پس از انتشار تصاویر اعتراض، مسئولان زندان اقدام به نصب تجهیزات جهت ایجاد اختلال در ارتباطات تلفن‌های همراه و تشدید فضای امنیتی درون زندان کرده‌اند. اخبار و تصاویر منتشر شده در رسانه‌های جمعی حاکی از وخامت تدریجی وضعیت جسمانی اعتصاب‌کنندگان و عدم دسترسی مؤثر آن‌ها به خدمات پزشکی است.

این اولین بار و تنها زندانی نیست که زندانیان به شکل فردی یا جمعی در اعتراض به شرایط زندان و به ویژه علیه حکم اعدام اقدام کرده‌اند؛ برای نمونه می‌توان از برگزاری «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» و گزارش‌های متعدد دیگری از اعتراض دسته‌جمعی محکومان به اعدام در زندان‌های رجایی‌شهر و قزلحصار و همچنین از اعتصاب غذای زندانیان عادی در زندان‌هایی مانند شیبان اهواز، ارومیه، مرکزی کرج و برخی زندان‌های استان سیستان و بلوچستان نام برد.

اعتصاب زندانیان محکوم به اعدام در قزلحصار به‌سرعت از یک اعتراض درون زندان فراتر رفت و با مقاومت سازمان‌یافته زندانیان در قالب کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» پیوند خورد. زندانیان سیاسی با انتشار بیانیه‌های متعدد، اعتصاب زندانیان قزلحصار را بخشی از مبارزه مشترک علیه «ماشین اعدام» دانستند و از آن حمایت کردند. این همبستگی تنها به درون زندان محدود نماند. در بیرون از زندان نیز شماری از تشکلات صنفی و مدنی با انتشار بیانیه‌های مشترک از کارگران، معلمان، دانشجویان، بان‌نشینان، پرستاران و فعالان جنبش زنان خواستند که صدای زندانیان قزلحصار باشند. هم‌زمان، خانواده‌های زندانیان با تجمع در برابر زندان و پیگیری سرنوشت عزیزان خود، حلقه ارتباط میان زندان و جامعه را تقویت کردند. بدین‌ترتیب، اعتراضی که در ابتدا از درون یک بند زندان آغاز شده بود، به مطالبه‌ای اجتماعی تبدیل شد و مرز میان «داخل زندان» و «بیرون زندان» را درنوردید.

اعتصاب اخیر زندانیان در قزلحصار از چند لحاظ برجسته است. اهمیت این مبارزه با در نظر گرفتن تعداد مشارکت‌کنندگان که حاکی از همبستگی گسترده در بین زندانیان اعتصاب‌کننده می‌باشد، در شکستن مرزهایی است که حکومت سال‌ها برای حفظ آنها کوشیده است: مرز میان مبارزه‌ی فردی و مبارزه‌ی جمعی، زندانی سیاسی و زندانی عادی و مرز میان داخل زندان و جامعه. مقاومت در زندان زمانی که از مرز پرونده‌های فردی فراتر رود و سازوکارهای سرکوب، مجازات یا اعدام را به موضوع اعتراض جمعی تبدیل کند، به مبارزه‌ای

سیاسی تبدیل می‌شود. اعتصاب غذای زندانیان قزلحصار چنین ویژگی‌ای دارد. زندانیان تنها برای نجات جان خود دست به اعتصاب نزدند؛ آنان قانون مجازات اعدام را، که یکی از مهم‌ترین ابزارهای اعمال اقتدار و ایجاد هراس در جمهوری اسلامی است، هدف اعتراض خود قرار دادند. از این لحظه، آنچه حکومت «پرونده کیفری» چند زندانی می‌نامد، به مسئله‌ای سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌شود، زیرا موضوع اعتراض دیگر صرفاً سرنوشت چند فرد نیست، بلکه مخالفت با مجازات اعدام به‌عنوان یکی از ارکان سیاست کیفری دولت است؛ سیاستی که شکلی از قتل دولتی محسوب می‌شود.

اگرچه اصولاً نهاد دولت همواره در تاریخ جوامع طبقاتی، ابزار سلطه‌ی طبقاتی است و زندان، شکنجه و اعدام از روش‌های اعمال سلطه‌ی اقلیت صاحب ثروت و قدرت بر اکثریت مردم جامعه از طریق سرکوب، ایجاد رعب و وحشت و اعمال کنترل بوده‌اند، اما مقاومت نیز بخشی جدایی‌ناپذیر از این تاریخ می‌باشد. نگاهی به تاریخ معاصر ایران از دوران پهلوی شواهد زیادی از این مقاومت را نشان می‌دهد. اگر نگاهی به تاریخ معاصر از دهه‌های پایانی حکومت پهلوی تا امروز ببیند، خواهیم یافت که زندان نه تنها محل حبس مخالفان، بلکه یکی از مهم‌ترین میدان‌های تقابل میان قدرت سیاسی حاکم و نیروهای معترض بوده است. هر دو حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی کوشیده‌اند از زندان برای مهار و مرعوب کردن مخالفان استفاده کنند، اما در هر دو دوره، زندان به‌رغم کارکرد سرکوبگرانه‌اش، به یکی از کانون‌های سازمان‌یابی، همبستگی و مقاومت نیز تبدیل شده است. در دهه ۱۳۵۰، در زندان‌هایی چون قصر، قزلقلعه، اوین و کمیته مشترک ضد خرابکاری، زندانیان، با وجود شکنجه، بازجویی و فشارهای امنیتی، اشکال مختلفی از مقاومت را سازمان دادند؛ از اعتصاب غذا و اعتراض جمعی گرفته تا آموزش مخفی، بحث‌های سیاسی، مطالعه، حفظ ارتباطات تشکیلاتی و دفاع از حقوق زندانیان. در ادبیات سیاسی آن دوران، زندان صرفاً محل اسارت نبود، بلکه «سنگر مبارزه» تلقی می‌شد؛ مفهومی که در بسیاری از خاطرات و نوشته‌های زندانیان سیاسی آن دوره بازتاب یافته است. پس از استقرار جمهوری اسلامی، به‌ویژه از سال ۱۳۶۰، ابعاد سرکوب به‌طور چشمگیری گسترش یافت. هزاران نفر از فعالان سازمان‌های سیاسی و افراد آزادیخواه بازداشت، شکنجه یا اعدام شدند. زندان‌های اوین، گوهردشت، قزلحصار، عادل‌آباد، وکیل‌آباد و ده‌ها زندان دیگر به مراکز اصلی سرکوب سیاسی تبدیل شدند و سرانجام اعدام‌های گسترده،

به‌ویژه در تابستان ۱۳۶۷، در پی نابودی سازمان‌یافته مخالفان بود. با این همه، روایت‌های بازماندگان نشان می‌دهد که حتی در سخت‌ترین شرایط نیز اشکال گوناگون مقاومت ادامه یافت؛ از اعتصاب غذا و امتناع از همکاری با بازجویان تا حفظ همبستگی در بندها و دفاع از کرامت انسانی در برابر سیاست تحقیر و شکستن اراده‌ی مقاومت در زندان. این مقاومت پس از دهه‌ی شصت نیز به اشکال گوناگون ادامه یافته است.

اما این مبارزات تاکنون به شکل جمعی عمدتاً از سوی زندانیان سیاسی صورت گرفته است. از همین روی، سال‌ها در ایران، هنگامی که سخن از «مقاومت در زندان» به میان می‌آمد، افکار عمومی به زندانیان سیاسی می‌انداختند. اعتصاب‌های اخیر قزلحصار نشان می‌دهد که مقاومت دیگر به زندانیان سیاسی محدود نیست. این بار این مقاومت از درون جمعیتی برخاسته است که حکومت آنان را «مجرمان عادی» معرفی می‌کند. بخش بزرگی از اعتصاب‌کنندگان، زندانیانی هستند که در پرونده‌های مرتبط با مواد مخدر به اعدام محکوم شده‌اند. بدون آنکه بتوان درباره تکتک پرونده‌ها قضاوتی کلی کرد، این پرسش همچنان باقی است که چرا شمار قابل توجهی از محکومان به سنگین‌ترین مجازات‌ها از میان محروم‌ترین و کم‌برخوردارترین اقشار جامعه برمی‌خیزند. این پرسش، مسئله را از سطح «جرم فردی» به سطح «ساختار اجتماعی» منتقل می‌کند. به همین دلیل، مبارزه علیه اعدام را نمی‌توان از مبارزه علیه فقر، نابرابری و استقاده از زندان به‌عنوان ابزار کنترل اجتماعی جدا کرد. اعتصاب قزلحصار نشان می‌دهد که مقاومت می‌تواند از دل همان اقتضای سربرآورد که سال‌ها با برجسب «مجرمان عادی» از دایره‌ی همبستگی اجتماعی کنار گذاشته شده بودند. این شاید مهم‌ترین دستاورد سیاسی این اعتصاب باشد: **تبدیل شدن فروستان و مطرودان خاموش به سوره‌های آگاه یک مقاومت جمعی.**

از این روی، دفاع از مبارزه و مقاومت زندانیان قزلحصار، دفاع از این اصل است که مبارزه با اعدام، مبارزه با جرم‌انگاری فقر، مبارزه با استفاده از زندان به‌عنوان ابزار کنترل اجتماعی و مبارزه با ساختارهایی است که نابرابری و محرومیت را بازتولید می‌کنند. از این منظر مبارزه برای لغو اعدام از مبارزه برای عدالت اجتماعی جدا نیست؛ هر دو بخشی از یک پیکار گسترده‌تر علیه سازوکارهای سلطه و بازتولید نابرابری هستند؛ و زمانی که زندان به یکی از میدان‌های مبارزه علیه استبداد تبدیل می‌شود، دفاع از مقاومت زندانیان؛ دفاع از این حقیقت است که هیچ حکومتی، هرچند مجهز به زندان، شکنجه و اعدام، نمی‌تواند در جامعه‌ای بقای خود را حفظ کند که ترس را به شجاعت، پراکندگی را به همبستگی، و سکوت را به مقاومت و مبارزه حتی در پشت میله‌های زندان، تبدیل کرده است.

زندانی سیاسی آزاد باید کرد

نوسان کشمکش‌های درونی و بیرونی پیرامون مصاحبه عراقی

است. عراقچی اعلام کرد صبح روز حمله آمریکا، چند جلسه و نشست همزمان برگزار شد از جمله جلسه شورای معاونان وزارت اطلاعات، جلسه شورای روابط خارجی، جلسه دفاع به ریاست شمعانی، که همگی مورد حمله و هدف آمریکا قرار گرفته‌اند. عراقچی می‌گوید مهاجمان نه فقط از حضور روزانه خامنه‌ای در دفترش مطلع بودند، بلکه از محل و ساعت جلسات فرماندهان و مقام‌های امنیتی هم اطلاع داشتند.

درمورد اینکه چرا چندین جلسه سران حکومتی در همان روز حمله آمریکا برگزار می‌شود و همه‌ی آن‌ها هدف حملات قرار گرفته‌اند، توضیح بیشتری نمی‌دهد. عراقچی اما روی "حفره امنیتی" تأکید دارد که تمام این اطلاعات از همین طریق به "مهاجمان" داده شده است.

سخنان عراقچی آن‌هم در شرایط فوق بحرانی جمهوری اسلامی بسیار مهم‌اند، نه فقط از این بابت که نفوذ سازمان‌های جاسوسی در بالاترین رده‌های حکومتی و درجه بالای آسیب پذیری حاکمیت را نشان می‌دهد، بلکه از این بابت که این موضوع و "حفره امنیتی" کماکان وجود دارد و سرگرم کار خویش است نیز فوق العاده مهم و درخور توجه است. موضوع فقط در یکبار جاسوسی و اطلاع رسانی به "مهاجمان" خلاصه نمی‌شود. نفوذی‌ها آنقدر دقیق و حساب شده کار خود را انجام داده‌اند که حتی بعد از حملات آمریکا و کشتن خامنه‌ای و چند تن از رهبران سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی، همچنان محکم در جایگاه خود ایستاده‌اند و شناسایی نشده‌اند.

اما این هنوز تمام مسئله نیست. عملکرد "حفره امنیتی" صرفاً به انتقال اطلاعات محرمانه گوناگون در زمینه محل و ساعات گرد آمدن و برگزاری جلسات سیاسی و نظامی حکومتی که جمعاً مورد حملات هوایی آمریکا قرار گرفت، خلاصه نمی‌شود. موضوع این است که این "حفره امنیتی" در جهت‌دهی و تصمیم‌سازی‌ها و "فضای روانی کشور" نیز نقش ایفا می‌کند.

این یعنی آنکه نفوذی‌ها همین امروز هم در تصمیم‌سازی‌ها و جهت‌دهی و فضای روانی کشور فعال‌اند. هرکس این را می‌فهمد که این "حفره امنیتی" و این نفوذی‌ها و کسانی که قادرند در جهت‌دهی و تصمیم‌سازی‌ها و همچنین در فضای روانی کشور نقش داشته باشند، کسان دیگری جز افراد حکومتی نیستند و نمی‌توانند باشند. "حفره امنیتی"، پوشش‌واژه‌ای برای جریان رقیب قالیباف-پزشکیان و عراقچی است. عراقچی بی‌آنکه نامی از جناح رقیب بر زبان آورد اما در واقع انگشت خویش را به سمت همین جناح نشانه رفته است. عراقچی در سخنان خود از کسانی که مانع آتش‌بس شده بودند یاد کرد. او گفت: اگر آتش‌بس ده روز زودتر صورت می‌گرفت، لاریجانی، خطیب، عسویه و مبارکه همچنان باقی بودند. عراقچی نامی از جبهه پایداری یا سعید جلیلی و امثال آن نمی‌برد، اما خیلی روشن است که مورد نظری، همین‌ها هستند که بیش از همه مخالف آتش‌بس بوده،

برطبل جنگ می‌کوبند و مخالف هرگونه توافق با آمریکا هستند.

البته واکنش جناح مقابل نسبت به حرف‌های عراقچی نیز نسبتاً تند بود. مصطفی خوش چشم کارشناس و از چهره‌های رسانه‌ای دیدگاه رسمی صدا و سیما ضمن حمله به عراقچی، تحلیل‌ها و شخص وی را به سخره گرفت. وی گفت: "عراقچی تحلیل راننده تاکسی‌های خط ولنجک - بهشت زهرا را ارائه می‌دهد" وی در ادامه افزود: "می‌ترسم این تحلیل‌ها از طرف حفره‌های امنیتی به عراقچی القا شده باشد".

صرف نظر از اهانت ضمنی و پنهان در این جملات نسبت به رانندگان زحمتکش، اما همینکه برخی افراد جناح سعید جلیلی و جبهه پایداری وارد معرکه شده و در صدد پاسخ برآمدند، مشخص شد که طرف حساب عراقچی نیز درواقع همین جناح بوده ولو آنکه نامی از آن برده نشده باشد.

در بیان گفتگوی دوقسمتی عباس عراقچی محورهای مهم دیگری نیز وجود داشت از نمونه اینکه او سعی کرد از سپاه پاسداران که دیگر یکدست نیست، چهره قابل پذیرشی ترسیم کند. در سخنان وی همچنین به تلویح، استیصال حکومت و هرج و مرجی که در همان چند روز اول حملات آمریکا و کشته شدن خامنه‌ای در دستگاه دولتی و اداره امور ایجاد شده نیز به تصویر کشیده شده بود. تأنجا که به اعتراف عراقچی نخستین جلسه رسمی و محدودی که تشکیل شد ۶ روز بعد از آغاز جنگ برگزار شد که سه نفر از اعضای جلسه (خطیب، لاریجانی و باطنی) بعد تر کشته شدند. عراقچی در عین حال از تظاهرات و جنبش توده‌ای دی ماه ۱۴۰۴ تصویری کاملاً معشوش و تحریف شده ارائه نمود و سعی کرد این جنبش را لوٹ کند. او اما در عین حال اعتراف کرد که حاکمیت برای یک چنین شرایطی فاقد آمادگی بوده است. عراقچی گفت: "اینکه فشارهای اقتصادی می‌تواند منجر به نارضایتی‌های اجتماعی شود را همه می‌گفتند، ولی ابعادش را و سرعت انتشارش را، این‌ها شاید به این شکل پیش بینی نشده بود".

پرسش اصلی اما این است که پیام اصلی این مصاحبه چیست و خطابش به کیست؟ در شرایطی که مدام پیرامون اتحاد و هماهنگی و پرهیز از اختلاف تبلیغ می‌شود، اما در عالم واقعی ما شاهدیم که اختلاف و تضاد و کشمکش درونی حاکمیت بسیار حاد شده و به مراحل نهایی خود رسیده است.

این واقعیت برکسی پوشیده نیست بعد از آنکه دولت‌های ایران و آمریکا جنگ ۴۰ روزه را پشت سر گذاشتند و این جنگ با بن‌بست مواجه شد، به ناگزیر و تحت شرایط و اجبارهای داخلی و بین‌المللی، در جهت توافق و سازش با هم گام برداشتند و سرانجام به یک تفاهنامه‌ی ولو پرابهام و ناپایدار دست یافتند. پیشبرد این سیاست اما صدای اعتراض جنگ‌طلبان در آمریکا، ایران و اسرائیل را درآورد. تا جایی که به شرایط ایران برمی‌گردد، ابتکار عمل دستیابی به تفاهنامه اسلام آباد، در دست جناح برتر

حکومتی یا ائتلاف قالیباف-پزشکیان-عراقچی بود که گمان می‌کرد از طریق توافق و سازش با آمریکا می‌تواند بر مشکلات موجود فائق آید و رژیم را از بحران‌هایی که در آن گرفتار آمده نجات دهد. این سیاست البته به مذاق جبهه پایداری، سعید جلیلی و دیگر جنگ‌طلبان خوش نیامد. در این میان ابهام موجود در تفاهنامه ۱۴

ماده ای پیرامون نحوه بازگشایی تنگه هرمز و کنترل آن که در شرایط حاضر برای جمهوری اسلامی از اهمیت حیاتی برخوردار شده و تشدید اختلاف آمریکا و جمهوری اسلامی برسر این موضوع و شلیک به کشتی‌های نفتکش، عملاً تفاهنامه‌ای را که امضای طرفین پای آن بود کنار زد. جریان جنگ‌طلب حاکمیت نیز از طریق اهرم‌هایی که در اختیار داشت نقش مهمی در برهم زدن روندی داشت که غایت آن تفاهم نامه اسلام‌آباد بود. ائتلاف قالیباف-پزشکیان -عراقچی، که پیرو خط دیپلماسی و برآن بودند تا معضلات میان آمریکا و جمهوری اسلامی را به نحوی رفع و رجوع کنند، دوباره وارد فاز درگیری نظامی شدند. وضعیت عینی و میدانی، دیپلماسی را کنار می‌زد و صحنه را به سود جنگ و درگیری نظامی می‌آراست. این تعویض ریل به سود جبهه پایداری و کلاً جناح جنگ‌طلب حکومتی بود. جناحی که هنوز نیرومند است و صدا و سیما را نیز در اختیار دارد. صدا و سیما ظاهراً ابتدا تصمیم گرفته بود از پخش مصاحبه عراقچی جلوگیری کند اما موفق به این کار نشد چراکه به گفته موگوبی، مصاحبه با عراقچی با هماهنگی و تأیید دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی منتشر می‌شد. این ماجرا که گویای حضور برتر جناح قالیباف - پزشکیان-عراقچی در این "شورا" است و چنانکه می‌دانیم در موضوع امضای مذاکره با آمریکا و امضای تفاهم نامه نیز تمام اعضای این شورا جز یک نفر با آن موافقت نموده بودند. حتی شخص مجتبی خامنه‌ای نیز علی‌رغم اینکه اعلام کرد "علی‌الاصول نظر دیگری دارد" اما او نیز با این تصمیم موافقت نمود. جناح جنگ‌طلب هیئت حاکمه که در شورای عالی امنیت ملی به مثابه مهم‌ترین ارگان اصلی تصمیم‌گیرنده‌ی حیاتی‌ترین مسایل کلان کشور در اقلیت است و قاعداً نباید از تصمیمات این "شورا" از نمونه تفاهم نامه اسلام‌آباد سرپیچی یا با آن مخالفت کند، اما گوشش بدهکار این حرف‌ها نیست و هر زمان فرصت کند از مانع تراشی و سنگ اندازی پیش پای جناح رقیب دریغ نمی‌کند.

پیام اصلی مصاحبه عراقچی نیز در اساس خطاب به همین جناح بود. عراقچی در واقع از این طریق جناح رقیب را تهدید کرد و مورد خطاب قرار داد که اگر بخواهید در برابر خط رسمی، سنگ اندازی، مشکل تراشی و مانع ایجاد کنید، ما هم می‌توانیم جلو شما را بگیریم و بالاتر از آن می‌توانیم پته شما را روی آب بریزیم.

برایند این کشمکش اما در شرایط فعلی اینگونه رقم خورده است که هردو طرف آگاهانه سعی کرده‌اند تا حد ممکن به اختلافات درون حکومتی دامن زده نشود. بعد از دوهفته درگیری نظامی با آمریکا، سرانجام فتنه جنگ دوجناح همراه با پایین کشیده شدن فتنه جنگ و درگیری‌های نظامی، عجلتاً پایین کشیده شد.

سنت‌های ارتجاعی و خودکشی زنان

تلویزیون‌ها انعکاس گسترده داشت و پیرامون آن بحث‌هایی برانگیخت و محکوم شد. اتفاقی که می‌توانست محرکی برای مبارزه علنی و عملی علیه بیدادگری و ستم بر زنان باشد، ظاهراً مثل صدها نمونه دیگر هم‌اکنون به فراموشی سپرده شده است.

ماجرای خودکشی تعدادی از دختران در لرستان که در پی انتشار عکس‌های خصوصی‌شان در یک کانال تلگرامی همراه با توهین، تحقیر و افترا که در ازای برداشتن تصاویر زنان و دختران درخواست پول می‌کرد، نمونه دیگری از ستم و خشونت است که زنان در ایران در هر لحظه زندگی‌شان در عرصه‌های مختلف زندگی خصوصی و اجتماعی با آن مواجه‌اند. از تعداد دخترانی که اغلب کم سن و دانش‌آموز بودند و در پی این ماجرا زیر فشار سنت‌های ارتجاعی در لرستان، از جمله حفظ آبرو، داوری و ترس از خانواده، خویشاوندان و جامعه، دست به خودکشی زدند و برای تعدادی هم که خودکشی نکردند، عواقب دیگری در پی داشت، خبرهای مختلف تاییدشده‌ای انتشار یافت. اما خبر خودکشی سه تن از این دختران و مرگ یکتا به نام اسماء شازندمساله، تأیید شد.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب از قول فریبرز حدادی وکیل دادگستری شاغل در خرم‌آباد که وکالت شاکیان این پرونده را به‌صورت رایگان برعهده‌گرفته نوشت: "تاکنون بیش از صد نفر از شاکیان این پرونده برای گرفتن مشاوره با من تماس گرفته‌اند. اکثر شاکیان بین ۱۴ تا ۲۲ سال سن دارند که گاهی عکس‌های تنها باهوش مصنوعی دستکاری‌شده و به صورت‌های مستهجن درآمده است." در همین حال دادستان استان لرستان اعلام کرد: تاکنون بیش از ۲۰۰ شکایت در این خصوص در دادسرای مرکز استان ثبت‌شده است.

این کانال البته بسته شد و گویا سه نفر نیز در ارتباط با آن دستگیر شدند. اما این نه راحل و پایانی بر چنین مواردی است و نه مشکلی را از زنان حل می‌کند. تردیدی نیست که دستگیرشدگان پس از مدتی آزاد می‌شوند و به‌جای کانال بسته‌شده، کانال‌های دیگری با همین اهداف ایجاد می‌شوند. همان‌گونه که این کانال نمونه‌ای استثنائی نبود و پیش از آن هم کانال‌هایی با همین اهداف و مقاصد زن‌ستیزانه و باج‌گیرانه وجود داشته و احتمالاً هم‌اکنون نیز وجود دارد. در اغلب موضع‌گیری‌ها بر باج‌گیری و دریافت پول توسط چنین کانال‌هایی تأکید شده است، درحالی‌که اخاذی و باج‌گیری، جنبه فرعی این اتفاق است. این اقدام یک خشونت هولناک علیه زنان به‌ویژه دختران کم سن و سال است که قبل از هر چیز در جامعه مردسالار کنونی ایران، از نظر روحی خشونت شدیدتر از خشونت فیزیکی که از سوی مردان خانواده و دستگاه سرکوب پلیسی رژیم بر آن‌ها اعمال می‌شود، بر این زنان و دختران بود. نتیجتاً در محیطی که بقایای سنت‌های ارتجاعی عشیره‌ای و طایفه‌ای قرون‌وسطایی هم در آن حاکم است و هیچ حمایت

و پناهگاهی نه از جانب دولت و قانون و نه خانواده برای قربانیان وجود ندارد، چنان زیر فشار قرار می‌گیرند که چاره‌ای جز خودکشی در برابر خود نمی‌بینند.

در این اتفاق، باج‌گیر محصول و دست‌پرورده جامعه‌ای است که در رأس آن جمهوری اسلامی قرار گرفته و درواقع امر، قبل از همه خود دولت دینی مشوق و مروج این خشونت علیه زنان و خودکشی و مرگ این دختران است. دولتی که تمام دستگاه‌های تبلیغاتی و سرکوب خود را برای کنترل زنان، سرکوب زن بی‌حجاب بسیج می‌کند و بدترین توهین‌ها را حتی در تبلیغات علنی علیه زنانی دارد که به حجاب اجباری تن نمی‌دهند، این دولت از چنین کانال‌ها و سایت‌هایی اگر نگوییم خودش در ایجاد آن‌ها نقش مستقیم دارد، بی‌تردید از ایجاد آن‌ها، نفع می‌برد. بنابراین، حواله دادن قربانی به دولت به‌عنوان پناهگاه و ملجائی برای ستم‌نیده که از سوی مدافعان نظم موجود تبلیغ می‌شود، همدستی با مسبب اصلی جنایت و همراه کردن مردم است. کدام قوانین و نهادهای این دولت است که می‌تواند از خشونت و ستمی که بر زنان می‌رود، دفاع کند؟ قانون در هر جامعه‌ای همواره تبلور اراده و منافع طبقه‌ای است که قدرت را در دست دارد. در جامعه‌ای که در رأس آن دولت دینی زن ستیز جمهوری اسلامی قرار گرفته، قوانین تا جایی که مستقیماً به زنان برمی‌گردد، در کلیت‌شان علیه زنان و در تأیید تبعیض، ستم و خشونت اند. دستگاه قضائی و پلیسی که مجریان این قوانین‌اند، خودشان از مدافعان سینه‌چاک قوانین ارتجاعی اسلامی و دشمن سرسخت هرگونه حقی برای زنان‌اند. در برخورد به همین ماجرا برخی مدافعان حقوق زنان بر آموزش تأکید کردند. گرچه تا جایی که پای آموزش مراقبت از تصاویر و اسناد خصوصی زنان در میان است، در محدوده‌ای این کار از طریق اینترنت، رسانه‌های غیر دولتی و شبکه‌های اجتماعی شدنی است، در اساس اما آموزش وظیفه دولت هاست که وسائل و امکانات تبلیغ و آموزش توده‌ای را در اختیار دارند. در ایران اما یک دولت دینی زن‌ستیز حاکم است. چه کسی باید این آموزش را بدهد؟ لایذ دولت حاکم از طریق مدارس و تمام امکانات تبلیغی و ترویجی‌اش. اما در ایران این دولت البته سال‌هاست که دارد آموزش می‌دهد. اما چه آموزشی؟ آموزش این است که حجاب را رعایت کن. از خدا بترس، از مرد خانواده فرمانبرداری کن و وارد شبکه‌های اجتماعی نشو. به خانواده‌ها آموزش می‌دهد که نگذارید زنان و دختران در شبکه‌های اجتماعی حضور پیدا کنند. چون با حضور در شبکه‌های اجتماعی فاسد می‌شوند. این آموزش‌های طبقه و دولت حاکم است. آموزش در انجایی می‌تواند مؤثر باشد که لاقابل برابری حقوق زن و مرد به رسمیت شناخته‌شده باشد و دولت از طریق مدارس و امکانات تبلیغی و دیگر مراکز آموزشی به حمایت از زنان برخیزد. از همه این موارد که بگذریم، در مناطقی از

ایران که سنت‌های ارتجاعی طایفه‌ای وجود دارد و نفیض مردان، بلکه هنوز لاقابل بخش‌هایی از خود زنان نیز پاسدار آن هستند، نمی‌توان با آموزش و تبلیغ آن‌هم تحت حاکمیت یک رژیم ارتجاعی، افکار و عقاید میلیون‌ها انسان را تغییر داد و سنت‌های ارتجاعی را ریشه‌کن کرد. این رسوم، ارزش‌ها و عقایدی که به سنت‌ها شکل می‌دهند، بقایای نوعی مقررات رفتاری هستند که قرن‌های متوالی از نسلی به نسل دیگر منتقل‌شده‌اند و از آنجائی که شرایط مادی نابودی کامل آن‌ها در کشوری مثل ایران فراهم نشده و برعکس دولت‌ها در خدمت منافع خود از بقای آن‌ها حمایت کرده‌اند، این سنت‌ها به حیات خود ادامه داده‌اند. در گزارشی که روزنامه شرق از مراسم خاکسپاری این دختر قربانی نظم ارتجاعی و زن‌ستیز موجود انتشار داد، آمده است: "۲۵ تیرماه، قبرستان خضر خرم‌آباد، میزبان اندک سوگوارانی بود که برای «اسماء» دورهم جمع شده بودند تا بدن دختری ۱۶ساله را به خاک بسپارند. اما این مراسم خیلی خلوت بود. جمعیت حدوداً ۳۰ نفر بود و این عدد برای مراسم خاکسپاری لرها واقعاً کم است." این گزارش چه چیزی را منعکس می‌کند. ارتقای این سنت‌ها به درجه برجای ماندن یک اخلاق سنتی ارتجاعی که باعث می‌گردد، قدرت افکار عمومی در آن منطقه، رفتار مردم را به نحوی تنظیم کرده باشد، که یک چنین نقشی در این میان ایفا کند. کسی به مردم لرستان دستور نداد که در مراسم خاک سپاری این دختر قربانی خشونت و ستمگری، شرکت نکنید. این حاکمیت بقایای سنت‌ها و اخلاق ارتجاعی به‌عنوان بازمانده‌ای از اعصار گذشته بود که همچنان عمل می‌کند و مانع از آن می‌گردد که مردم حتی در مراسم خاکسپاری این قربانی ستم و خشونت شرکت کنند. این سنت‌ها و اخلاق ارتجاعی را نمی‌توان با آموزش، پند و اندرز و حتی قانون برانداخت. فقط با مبارزه عملی و تلاش برای دگرگونی انقلابی جامعه و تمام مناسبات کهنه و عقب‌مانده است که می‌توان آن‌ها را ریشه‌کن کرد. مادام که نظم ارتجاعی موجود در ایران به حیات خود ادامه می‌دهد، پیوسته با خشونت و ستم بر زنان در اشکال مختلف آن مواجه خواهیم بود. ۲۹ تیرماه بود که دو پرستار زن و مرد در شیراز نوبت شبشان به پایان می‌رسد. همکار مرد، زن را سوار موتورسیکلت خود می‌کند که به خانه‌اش برساند. در میانه راه زن را به قتل می‌رساند. پلیس می‌گوید که قصدش ربودن ۲۰ گرم طلای این زن بوده است. این‌که حقیقت همین است یا قصد تجاوز داشته‌بماند. ببینید چگونه در این جامعه یک زن به همین سادگی به قتل می‌رسد. هزاران نمونه آن را می‌توان سراغ گرفت. در همین شیراز در طول یک هفته، زنان دیگری نیز به قتل رسیدند و درجائی انعکاس نیافت. گستردگی ابعاد ستم، تبعیض و خشونت که در ایران بر زنان اعمال می‌شود، بارزترین نشانه انحطاط و سقوط جامعه ایران است. این انحطاط بزرگ‌تر و عمیق‌تر از آن است که نیاز به توضیح و تبیین و شواهد داشته باشد. باید بر تلاش‌ها برای سرنگونی فوری‌تر جمهوری اسلامی افزود تا جلو فجایع بیشتر، گرفته شود.

سنت‌های ارتجاعی و خودکشی زنان

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایند.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه
کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های
سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توییتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1179 July 2026

اسلامی، گاه با سنت‌ها و رسوم عقب‌مانده و
ارتجاعی طایفه‌ای، زنان با آن رویه‌رو هستند و
البته در دیگر مناطق ایران نیز در ابعادی
متفاوت رخ می‌دهد.

زنان در ایران تحت حاکمیت دولت دینی
جمهوری اسلامی در سراسر زندگی‌شان از خانه
تا خیابان و مراکز عمومی، از مدرسه و نهاد
تحصیلات عالی تا محل کار، از مراکز ورزشی
تا مکان‌های فرهنگی و تفریح، در یک‌کلام در
همه‌جا، در تمام دوران حیات خود، با تبعیض،
ستم و خشونت مواجه‌اند.

در هفته گذشته تنها یک نمونه از بی شمار
مصائب و ستم‌هایی که زنان کشور ایران
هم‌روزه با آن مواجه‌اند در شبکه‌های اجتماعی،
صفحات اینترنتی، برخی روزنامه‌ها و
در صفحه ۷

صحبت از کشوری است که پس از گذشت
سال‌ها از سلطه نظم سرمایه‌داری، هنوز در
مناطق وسیعی از ایران، از استان‌های غربی
کشور گرفته تا استان‌های جنوبی و جنوب شرقی
از نمونه خوزستان و بلوچستان، از وابستگی‌های
طایفه‌ای و پس‌مانده‌های سنت‌ها و ارزش‌های
عشیرتی و طایفه‌ای سخن به میان می‌آید. کم
نیست نمونه‌هایی که زنان به‌ویژه در این مناطق
خودکشی کرده و می‌کنند و یا توسط مردان
خانواده به قتل می‌رسند. معذود مواردی از این
زن کشی و خودکشی زنان است که به سطح
رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی کشیده می‌شود.
این تنها یک مورد از ستم و خشونت است که در
یک جامعه عمیقاً مردسالار، با دولتی پاسدار
مردسالاری، ضوابط و مقررات ارتجاعی دین
اسلام علیه زنان، خانواده‌های مردسالار-



tvshorashora@gmail.com

تلویزیون دیمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان گرامی تلویزیون دیمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی!

ساعت پخش برنامه های تلویزیون دیمکراسی شورایی از ماهواره
جمعه ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با اول آگوست ۲۰۲۶ تغییر خواهد کرد. ساعت پخش برنامه‌ها ی
ما از دهم مرداد به این قرار خواهد بود:

تلویزیون دیمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه هفت روز هفته از شنبه
تا جمعه، از ساعت شش تا هفت و نیم عصر به وقت ایران پخش می‌کند. در طول روز برنامه‌ها
دو بار در ساعت دو تا سه و نیم صبح و ده تا یازده و نیم صبح باز پخش و تکرار خواهند شد.
برنامه های تلویزیون دیمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه
ست" پخش می‌شود (Yahsat).

برنامه‌های تلویزیون دیمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)،
شبکه‌های اجتماعی فیس بوک، تلگرام، یوتیوب و سایت تلویزیون دیمکراسی شورایی نیز دریافت
کنید.

آدرس تلویزیون دیمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی :

آدرس یوتیوب: tvshora1349

فیس بوک: Tvshora

تلگرام: t.me/tvshora

شماره واتس آپ برای پیامهای صوتی و نوشتاری:

۰۰۳۱۶۴۴۶۶۴۴۰۵

0031644664405

آدرس تماس ای میل :

tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون :

www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره ای شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی:

Alternative Shorai

Satellite:Yahsat

Frequency:12594

Polarization:Vertical/عمودی

Symbol Rate:27500

FEC:2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی